

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره اخلال به جزء یا شرط در حالات عذر بود. عرض کردیم در حالات عمد موجب بطلان عمل است در حالات عذر هم طبق قاعده اولیه موجب بطلان عمل است و اینکه مثلاً دلیل مرکب اطلاق داشته باشد یا خیر تأثیر ندارد که توضیحاتش گذشت. عرض شد که این طبق قاعده. پس طبق قاعده نسبت به نقیصه اصاله الرکنیه قائل هستیم. به هر نحوی از انحاء یک جزء یا یک شرطی اخلال به آن شد نقیصه شد قاعدتاً آن عمل باطل است. و دلیلی هم برای اینکه بقیه اجزاء و شرایط را بیاورد نیاورده است. البته آقای خویی تمسکاً به اصاله البرائت نیاز به اصاله البرائت هم نیست آن عمل دیگری است و مأمور به دیگری است حتی اگر صلاه باشد حتی اگر فرض کنیم صدق صلاه هم عرفاً به او می‌کند بهر حال مأمور به همان ده جزء است. اینکه ۹ جزء مأمور به است دلیل می‌خواهد. و نسبت به اصطلاح شریعت مقدسه ادعا شده است مثل حدیث رفع کافی است توضیحاتش گذشت بلکه این هست در طول تاریخ فقه و اصول عده زیادی از فقها به حدیث رفع تمسک کرده اند که انسان مکلف است به باقی. به این معنا که انسان مکلف به نماز بوده است یک جزء آن فراموش شده است آن جزء را به حدیث رفع بر می‌دارد بقیه تکلیف می‌ماند. یعنی ضمیمه دو دلیل. لکن عرض کردیم انصافاً مشکل است غیر از اینکه حدیث رفع قابل قبول نیست و غیر از اینکه اگر هم قبول کنیم مفادش رفع حکم نیست غیر از این جهات حدیث رفع مفادش نفی است اما اثبات ۹ جزء نمی‌شود با حدیث رفع کرد. عرض کردم این انشاء الله تعالی من در مباحث آینده در بحث لا ضرر متعرض می‌شوم. این راهی را که مرحوم استاد و مرحوم نائینی و دیگران اشکال می‌کنند این وارد است. لکن این یک جواب دیگر دارد غیر از این جوابی که امروز عرض کردم روزهای گذشته یک بحث دیگری است که این را انشاء الله در لا ضرر من متعرض می‌شوم خلاصه اش این است که ادعا این طور می‌شود اصولاً در این شریعت مقدسه در مقام اثبات یعنی در لغت عربی حالا توضیحاتش را بعد عرض می‌کنم و در مجموعه آیات و روایات، لسان لسان نفی است اما مراد جدی اثبات است. حالا یا مطلقاً یا در مثل لا ضرر و مثل حدیث رفع. ولو لسان لسان نفی است. مثلاً «لَا يُطْلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ»، این حدیث لا یُطْلُ اولاً تلفظ شده است لا یُطْلُ که این غلط است صحیحش لا یُطْلُ است. لکن تلفظ شده است لا یُطْلُ به صیغه مجهول. در روایات ما آمده است لا یُطْلُ دم امرئ مسلم، لکن در متون اهل سنت به نظرم آن عربی تر و این حالت عجمی تر دارد. خون مسلمان هدر نمی‌رود. خیره خب. این لسان لسان نفی است. و در روایت دارد که اگر در موردی دارد که حضرت امیر روز جمعه نماز جمعه شلوغ بوده است وقت بیرون آمدن دیده است که جسدی افتاده است. شخصی مرده است بر اثر ازدحام جمعیت. آن

وقت حضرت فرمودند لا یُطَلِّدُم امرئ مسلم، لا یُطَلِّدِیَه اش را از بیت المال قرار دادند. خوب دقت کنید. ان نکته فنی روشن شد؟ خب لا یُطَلِّدُم امرئ مسلم اثبات که نمی کند. لسان که لسان اثبات نیست. با نفی اثبات کردند که از بیت المال بگیرید. مثل شبیه همین قصه ای که در منا همین تازگی واقع شد. بگوئیم لا یُطَلِّدُم امرئ مسلم پس این را باید از بیت المال پرداخت کرد. حالا فرض کنیم تعمدی هم در کار نبوده است جنایتی هم نبوده است. فرض کنیم عادی شلوغی جمعیت شد ازدحام شد طبق لا یُطَلِّدُم امرئ مسلم لسان لسان نفی است اما مراد جدی اثبات است. حالا من انشاء الله اگر در وقتش شد در لا ضرر شواهد دیگر هم هست آنها را هم عرض می کنیم شواهد کتابی هم هست شواهد سنت هم هست فعلا نمی خواهم وارد این بحث شوم. این یک بحث دیگری است. و خلاصه این بحث این است که در زمان مثلا نزول آیات و روایات و بعدها در عرف فقها، خیلی از احکام اثباتی را با دلیلی اثبات کرده اند که لسانش نفی است. مثلا با لا ضرر اثبات شفعه کرده اند. با لا ضرر اثبات خیار کرده اند. خیار غبن. این بحث دیگری است. این بحث به این لغت هم تا به حال در این کتبی که من دیده ام مطرح نشده است. این را تقریبا ما مطرح کرده ایم. صدر کتب اهل سنت هم ندیدم. مجموعه برداشت ارتکازی را دارم می گویم. وقتی کتب آنها را نگاه می کنیم یا کتب فقهای قدیم خودمان و فقهای دیگر، لا ضرر را که می آورند برای اثبات می آورند. لا یُطَلِّدُم امرئ مسلم برای اثبات می آورند و هکذا موارد دیگری که الآن نمی خواهم متعرض شوم.

سؤال: اینها آقا ضیا از قبیل ... یعنی اصلا تیمنا و تبرکا به ... تمسک کرده اند و الا مستندشان واقعا چیز دیگر است

پاسخ: خب همین گیر کرده اند دیگر. اگر آقا ضیا این حرف رازده اند من الآن در ذهنم نیست این حرف آقا ضیا. اگر این مطلب را گفتند البته در خصوص لا ضرر بحث دیگری است چون آنجا گفته شده است که اصلا لا ضرر معنایش این است که معنای عرفی اش من این ضرر را تدارک می کنم. ضبط را دقت کنید آخه بعضی مطالب را ما ریزه

یکدفعه کلی بحث می کنیم یکدفعه خصوص لا ضرر. وقتی شارع میگوید لا ضرر آن هم چون شارع است یعنی در این شریعت مقدسه ضرر نیست. خوب دقت کنید. یعنی چه ضرر نیست؟ یعنی اگر شما کتابی را که قیمتش هزار تومان است سرتان کلاه گذاشتند ده هزار تومان به شما فروختند. خب لا ضرر. آیا لا ضرر فقط می گوید که معامله لازم نیست یعنی اوفوا بالعقود جاری نیست؟ یا لا ضرر اثبات حقی برای شما می کند به اسم خیار؟ اینها معتقدند وقتی که شارع ببیند مقنن گفت لا ضرر یعنی من آن را تدارک می کنم. کیفیت تدارکش هم به جعل خیار است. یعنی من که مقنن هستم قانونی قرار می دهم که این ضرر برداشته شود. آن قانون جعل خیار است. این آقایان ما تا الآن لا ضرر را به این معنا لا ضرر می آید اوفوا بالعقود را بر می دارد. چیزی جعل نمی کند. روشن شد؟ یک بحث سر لا ضرر است یک بحث سر ادله

دیگری است. غیر از لا ضرر هم ما داریم. من یک مثال غیر لاضرر هم زدم. مثل لا یُطلّ دم امریّ مسلم. عرض کردم در کتب فقها اهل سنت چون شیعه این متن را ندارد. به صیغه مجهول خوانده می شود لا یُطلّ دم امریّ مسلم لکن خودشان گفته اند غلط است و صحیحش لا یُطلّ به صیغه معلوم باید خوانده شود. حالا انشاء الله این مباحث و جای خودشان لاضرر. پس صحیح این است که حدیث رفت مشکل دارد با حدیث رفع نمی شود. و لذا طبق قاعده نسبت به مواردی که اخلاص به جزء شده است عمل ناقص است. طبق قاعده مجزی نیست. طبق قاعده آن عمل ناقص ۹ جزء هم امر ندارد. امر به ۱۰ جزء خورده است. باید دلیل اقامه شود. و الا اگر دلیل اقامه نشود اینها همه طبق قاعده. احتیاجی هم به اصاله البرائه نداریم. اصلا امری نیست. جایی نیست که بخواهیم حالا شک کنیم و قوام عبادیات مخصوصا در عبادیات یا غیر عبادیات مثلا گفت ظرف را سه بار بشور شما یادتان رفت دو بار شستید. بگویم این دو بار شما که فراموش کردید مکلف به هستید. خوب چه دلیل دارید؟ سه بار بوده است. یکبار اگر نسیانا انجام ندادید معنایش این نیست که شما مأمور به را انجام دادید. مأمور به را انجام نداده اید. دلیلی هم نیست که شما به دو بار دستور داشته باشید. آن مقداری که هست. این خلاصه بحث های قبلی عرض کردیم که آقایان فقهای متأخر ما اصولیین متأخر گفته اند در خصوص صلاه لا تعداد هست. و دیروز من اشاره کردم الان معروف و مشهور بین علمای ما تمسک به لا تعداد است. لا تعداد الصلاه الا من خمس. الوقت و القبلة و الطهور و رکوع و سجود. بعدش دارد و القرائه سنه و التشهد سنه و لا تنقض السنه الفریضه. این را دارد. لکن آقایان تمسک به صدر کرده اند و لذا اختصاص به صلاه دارد. عرض کردم در این بحث بحث مستوفایی می خواهد. توضیح اجمالا دیروز عرض کردم. یک روایت دیگر به همین سند از زرارہ عن ابی جعفر داریم که الفرض فی الصلوه سبعة. ما فرض الله فی الصلوه هفت تا است. بعد یک حدیث داریم لا تعداد من فکر می کنم اینها به هم متصل بوده اند. در آن کتا حریر اینها پشت سر هم بوده اند. این دو تا حدیث. لا تعداد الصلاه الا من خمس. یعنی از این هفت تا که بعنوان فرض است فقط از پنج تا اعاده می شود. بعد می فرماید و القرائه سنه. این ظاهرا همان تتمیم حدیث اول است. فرض آنها است اما قرائت، تشهد، تسلیم، و التسلیم سنه به نظرم در یک نسخه باشد، و القرائه سنه و التشهد سنه هست. اینها جزئی سنن هستند. اضافه بر این جاهای دیگر هم ما داریم که تعیین سنن شده است. اضافه بر این حالا به حسب علم من واللہ عالم، جایی دیگر نداریم منحصر در این حدیث است. و لا تنقض السنه الفریضه. سنت منشأ نقض فریضه نمی شود. یعنی فریضه را متزلزل نمی کند. فریضه به حال خود محفوظ است. این را ما داریم. جاهای دیگر هم داریم. اصحاب ما در صلاه به این تمسک کرده اند. دیروز عرض کردیم که اگر این مسئله تمام شود ما می توانیم این مسئله اصاله الرکنیه طبق روایات استظهار کنیم. یکبار دیگر هم عرض کردم که روایاتی که ما مجموعا در فرضه و سنه النبی، فرض الله و سنه النبی متعدد است. سابقا شاید هفت هشت سال قبل یکی از دوستان اینها را جمع کرده است جزوه شده است. البته تحقیق نکرده است فقط

جمع. اینها ب اید مرتب شود و جابه جاشود و معین شود. حتی نجف بود یکی از آقایان گفته بود باشه رساله من نگاه کنم. فقط جمع روایات کرده بود. البته اهل سنت هم دارند. ما هم داریم. اما متفرق است. مثلاً مثالی که دیروز عرض کردم دارد که میت باشد و جنب باشد و آب برای یکی باشد می فرماید که غسل جنابت بکند. لان غسل الجنابه فریضه. چون غسل جنابت در قرآن آمده است. در آنجا آمده فظهوراً. اما غسل میت شستن میت ماسنه النبی است. می فرمایند اگر دوران امر شد تراحم شد مابین فریضه و سنت، فریضه مقدم است. حالا شاید ما به ذهنمان بیاید که میت را بشورم و جنب برود تیمم کند. اما در این روایت دارد که نه جنب غسل کند. لان غسل الجنابه فریضه.

سؤال:

پاسخ: الآن در ذهنم نیست. این لحظه در ذهنم نیست. گاهی اوقات حواسم در عالم دیگری است فعلاً فراموش می کنم که مشهور چیست.

پس بنابراین این مطلب آمده است جای دیگر هم آمده است در باب حج هم هست. لان سعی سینه یک چیزی هست آنجا که قاعده سنت و فریضه را تطبیق کرده اند. در باب محرمات هم هست. و من اشاره اجمالی عرض کردم دیگر توضیحش اینجا فعلاً جایش نیست. عرض کردیم آنکه از مجموعه شواهد در می آید این مسئله سنت و فریضه هم در واجبات تصویر شده است در مجموع روایات و هم در محرمات. در واجبات تصویرش به این است که سنن مکمل عمل هستند. کأنه ما ذات عمل آن ماهیت اصلی عمل فرائض است و سنن مکمل هستند یا محسن هستند. مثل اینکه شما یک اتاق درست کنید چهار دیواری با سقف. این می شود فریضه این اصل مطلب است. این شما از سرما و از باران و از حیوانات درنده حفظ می کند. لکن خب اطاقی که فقط خشت و آجر باشد زندگی در آن مشکل است. مثلاً فرض کنید در آن رنگ می زنیم کچ کاری می کنیم چراغ می گذاریم انواع تزیینات می شود. این را اصطلاحاً سنت می گویند. این که دارد ذکر رکوع سنت است. تشهد سنت است. قرائت سنت است. یک مقدار از نماز به عنوان چهارچوب اصلی است کادر اصلی است که آنها مشترک است و غالباً هم تعارض در سنن است نه در فرائض. و عرض کردیم که از زمان صحابه که مسئله قیاس شروع شد قیاس در حقیقت در سنن بود نه در فرائض. لذا در روایت دارد «السُّنَّةُ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَّ الدِّينِ». سنت را که باید ترقی از وحی و از رسول الله شود تلقی از رسول الله شود این را با ادراکات ذهنی خودمان نمی توانیم درست کنیم. لذا نسبت سنت با فریضه نسبت محسن است. و از نظر اصولی دیگر بحث هایی دارد که طولانی است الآن متعرض نمی شوم. به اصطلاح اصولی ها امر سنت هم بنفسه ساقط نمی شود. شما بیایید این چراغ

ها را در خیابان بگذاریم یا بیابان. این چراغ وقتی سنت نماز است که در اتاق باشد نه در بیابان. آن گچ کاری آن رنگ روغن آن زیبایی که ایجاد می کند اینها باید در اتاق باشد. گچ بری ها بیابان درست کنیم فایده ندارد. این که در قرآن روایت صحیحیه فضیل که فصارت السنه عدیل الفریضه. تعبیر این است. یعنی سنت هم لازم الاتباع است مثل فریضه و هم شأن فریضه است. شاید اشاره به این باشد که دارای امر مستقلی نیست. امر دارد سنت آن وقت در واجبات به عنوان محسن است. شأن سنن این است مثلاً اگر عمل مثل نماز حافظ از حیوانات و باران و باد و این چیزها باشد لکن برای سکنی برای اینکه این اتاق زیبا باشد سنن می خواهد. شأن سنن این است. یک روایتی است که یکی از شافعی نماز جلوی آن مردک حنفی خواند بلند شد با نیب وضو گرفت و بعد الله اکبر و اینها بعد دو برگه سبز به فارسی گفت و الی آخر بعد هم با یک ترتیب خاصی از نماز خارج شد گفت که نماز ابوحنیفه این است. حالا شرحش را نمی خواهم نقل کنم. چون با نیب هم گرفته بود مگس روی او جمع شده بود بعد هم پوست یک سگی را دباقی کرده بود خودش برداشت ساتر لباس و الی آخر با خروج از نماز با یک وسیله خاص که می گویند خود سلطان خیلی ناراحت شد گفت این چه نمازی است. کجای این به نماز می خورد؟ این مراد سنن نماز است. خب سنن نماز هم باید دارای زیبایی خودش باشد غیر از فرائض تا قابل تقرب الی الله شود. پس بنابراین در واجبات سنن شأنشان تحسین و تکمیل است اما در محرمات که در روایات داریم دو سنخ ما داریم. یک سنخ مقدمات است که عاداتا مقدمات بعیده عاداتا حرام نمی شو. د مقدمه حرام. عاداتا یعنی. مثلاً در شراب معروف است که لان رسول الله در بعضی ها دارد لعن الله فبخمر عشره ۱۰ / ۱۷

چند بار عرض کردم کسی که یک قلمه انگور می کارد تا بخواید انگور برسد بعد بخواید تبدیل به شراب کند حداقل سه سال فاصله است. تا قلمه برود درون زمین تا یک سال بگذرد باز سال دیگر یک سه سالی فاصله دارد تا انگور خب ممکن است انسان بمیرد. عرفا این جور مقدمه را حرام نمی دانند. عرفا این مقدمه ای که فاصله زمانی پیدا کند چون در اثنای آن اعمال دیگر پیدا میشود این را مقدمه نمی گیرند. لکن در روایت آمده است که این حرام است. یا در این یک قسم است یک قسمی که مقدماتی است که

و لذا این قسم مقدماتی که می آید حرام می شود به سنت رسول الله قابل تعدی نیست. مثلاً بگوئیم نستجیر بالله کسی از الآن می خواهد برود کاری کند بخواید درسی بکند این درس برایش کاری می شود بعد از چهار سال طبق این روال منتهی به زنا می شود نستجیر بالله، می شود بگوئیم این مقدمات حرام است مثل اینکه در باب خمر؟ این قیاس است این قائل نمی توانیم بشویم. این همان است که الآن عرض کردم. اثبات سنت به قیاس. پس سنت چه بود؟ روشن شد این ظرافت های فقهی را باید از الآن خود را آماده کنید. اصلش این بود مقدمات بعیده شرب خمر را شارع حرام کرد به سنت. شما با قیاس می گوئید مقدمات بعیده زنا هم حرام است. مقدمات بعیده سرقت

هم حرام است. این اسمش می شود قیاس. این ان السنه اذا قیست محق الدین مراد این است. در روایات اهل بیت تأکید بر این شده است که در این جور موارد باید از سنت گرفته شود. آن که جعل شده است. پس یکی اش مقدمات است که طبق باور عمومی این مقدمات نباید حرام باشد. عادتاً نباید حرام باشد. سنت می آید به خاطر تأکید روی شراب و از عجایب است این همه تأکید روی شراب. امیر المؤمنین هم شراب می خورد. خلیفه اش هم شراب می خورد. حالا غیر از اشاعه بین الناس و دومین قسم از سنن و فرائض در باب محرمات الحاق موضوعی است. در واجبات یک قسم است در محرمات دیگر من بیش از این پیدا نکردم آقایان مراجعه کنند. الحاق موضوعی مراد این است که یک کاری که در قرآن حرام شده است یک چیزی هم رسول الله به آن اضافه کند. مثل «كُلُّ قَرْضٍ یَجَرُّ مَنَفَعَةً فَهُوَ رِبَاً». ربا اساساً بیع است. مثل اینکه می گوید من به شما صد هزار تومان می فروشم به صد و بیست هزار تومان بعد از یک ماه. اصلاً در آیه مبارکه ربا ربای نسیه است. یا ربای به اصطلاح بعضی ها فضل. اما پیغمبر اکرم دو چیز را حرام کردند. یکی ربای نقد. البته ربای نقد را در خصوص مکیل و موزون نه مطلقاً. مثلاً گردو جزء معدود بود یا تخم مرغ جزء معدود بود. صد تا تخم مرغ می فروشم به صد و بیست تا. الآن جزء مکیل است اما اساساً جزء معدود بود. گفتند اشکال ندارد. اما اگر فرض کنید یک کیلو گندم بفروشید به دو کیلو گندم. این جعله النبی. ربا اصولاً دو جور تقسیم می شود ربای نقد که الآن بدهیم ما الآن کلمه نقد را به کار می بریم در لغت عرب نقداً بعدها آمد اما در زمان رسول الله یدا به ید. این یدا به ید یعنی نقد. دست به دست. ربای نقدی یا یدا به ید داریم که پیغمبر در خصوص مکیل و موزون الحاق کردند به ربا. خود ربای در آیه مبارکه به معنای ربای نسیه است. و مراد یک نحوه بیع است یک نحوه معامله است. من صد هزار تومان می دهم که صد و بیست هزار تومان بعد از یک ماه از شما بگیرد. این یک نوع معامله ای است. جرم الربا به این معنا. عرض کردم سابق ها این معامله ها در دنیای عرب البته ربا در مکه وجود داشت اما در آیات مکی ما ربا نداریم. آیات مکی آیاتی که در ربا داریم سه تا است. یکی تقریباً معاصر است با سال چهارم هجری. یکی شش یا هفت و یکی هم سال ده. به آن زمان ها می خورد. و در مدینه هم عمده مرابی ها همین یهودی ها بودند. در مکه هم آن شاخص مرابی در مکه هم مهمترین چهره هایی که پول میدادند مخصوص این پول را طائف می دادند. پول می دادند که اینها مثلاً برای خودشان درختی درست کنند انگور درست انگور در طائف زیاد بود، کاری انجام دهند فرض کنید صد هزار تومان می دادند صد و پنجاه هزار تومان برگردانند. این در مکه توضیحاتش را دادیم. عباس عموی پیغمبر بود و ولید بن مغیره، پدر خالد بن ولید، این دو نفر مرابی معروف مکه بودند. اما در آیات مکه ما ربا نداریم. در آیات مدینه داریم. اصولاً این چیزی که الآن به اسم باک است حتی لفظ چک یک لفظ اصیل قبل از اسلام است. سال چهار صد مسیحی است دویست سال قبل از اسلام در حیره. حیره همین نجف فعلی. نزدیک

به هجده کیلومتر با نجف فاصله داشت. در حیره یهودیها این کار را انجام می دادند. چیزی شبیه بانکهای امروز یهودی ها داشتند. افراد اموالشان را آنجا میگذاشتند این یک ورقه به آنها می داد این ورقه را چکو می گفتند. یک همچین چیزی شبیه این.

سؤال: صک می گفتند

پاسخ: صک عربی فعلی است. معرب کلمه چک.

خود لفظ چکو اصلا استعمال تاریخی دارد. دویست سال قبل از اسلام. آن وقت می رفت پیش آن می گفت از این پولی که جلوی شما گذاشتم مثلا هزار تومان یک ورقه مینوشت به آن کسی که خزانه پیشش بود که صد تومان به این آقا بده. این ورقه اسمش چک بود. بعدا شبیه این در فارسی برات. خود این ورقه اسمش چک بود. غرض اصطلاح چک یک اصطلاح قدیمی است جدید نیست. یهود در حیره این کار را انجام میدادند. و همین ورقه را می نوشتند مثلا دویست سال قبل از اسلام. در کتاب المفصل فی تاریخ العرب قبل از اسلام راجع به این مسئله توضیح داده است تلفظ انگلیسی اش را هم آورده است. چکو نیست چیز دیگری است الآن یادم رفته است. اولش میدانم چکو است همچین لفظ اینگونه دارد اما عین کامل تلفظش را فراموش کرده ام. تقریبا دارم عرض می کنم.

بهر حال این ربا در جالیت بود عرض کردم قبل از اسلام بود شبیه همین نظام بانکی هم بود. نظام نبود حالت فردی بود. الآن بانک نظام اقتصادی است. ضوابط خاص خود را دارد. این مطلب وجود داشت پیغمبر اکرم دو چیز اضافه کردند. یک ربای نقدی. شما ده کیلو گندم بدهید دوازده کیلو گندم بگیرید. حتی با اختلاف قیمت. این ربا است دیگر. مثلا یک برنج خوب ده کیلو بدهیم پانزده کیلو برنج دست دوم بدهیم. این هم ربا است. نقدی ربا است. و این که می گویند ... ۴۰ / ۲۴

این تخلص از این ربا به دو معامله است. شاید بگویند دو معامله چه تأثیری دارد. حالا بحث های ربا را اینجا نمی خواهم اینجا بگویم. یعنی شما ده کیلو برنج خوب را بفروشید به ده هزار تومان به ده هزار تومان بروید پانزده کیلو برنج غیر خوب بگیرید. این اشکال ندارد. با تعدد معامله این هم فتوا پیش ما هست هم سنی ها

سؤال: شرط می شود در معامله اول که با این ده هزار تومان

پاسخ: شرط اگر شود باطل است

دقت کردید دو تا معامله اینکه این کار ندارم به طور کلی شبیه این مسائل ربا و بیع و اینها سختی های خود را دارد. با دو معامله درست است با یک معامله ربا است. دو کل قرض یجر منفعه فهو ربا. با اینکه قرض است لکن اگر در آن منفعت بود که حالا تفسیر دارد که مراد از منفعت چیست، اگر منفعتی در آن بود این هم ربا است. این هم جزء سنن پیغمبر است. مثلاً در آیات مبارکه که خمر حرام است خمر مراد شراب انگوری است. پیغمبر اکرم آمدند از سنن پیغمبر هر مسکری را حرام کردند. از انگور باشد یا خیر. اختلاف مسلمانان هم اگر دقت کنید در شراب انگوری نیست. اختلاف در شراب غیر انگوری است. در شراب غیر انگوری اینها اختلاف دارند. از ابوحنیفه نقل کرده اند که البته واقعا هم فتوای عجیب و غریبی است که اگر شراب غیر انگوری باشد به مقدار اسکار و مست کنندگی اش حرام است. این شراب ها که خارج هستند غالباً خیلی هایش غیر انگوری است. نمی دانم از برنج و نمی دانم مواد نشاسته گرفته اند از چوب گرفته اند از چه گرفته اند. علی ای حال این شراب های غیر انگوری در حد اسکارش حرام است. اما اگر بخورد مسکر نباشد و مست نشود گفته است اشکال ندارد. البته او قبول کرده است که حرم رسول الله کل مسکر لکن گفته است مراد مسکر به قول خودش الجام الاخیر الکأس الاخیر. آن جامی که انسان را مست کند. تا قبل کأس اخیر مراد مست کنندگی، تا قبل از اینکه به مست کنندگی برسد آن نیست. البته روایات زیاد است که رسول الله مسکر را حرام کرده است حتی ما اسکر کثیره فقليله حرام. این اشاره به رد ابوحنیفه است. که مسئله مسئله مست کنندگی نیست. این را اصطلاحاً می گوئیم سنن. آن وقت ما در ذبیحه داریم سنن داریم، در باب صید داریم، در باب محرمات داریم، چه چیزهایی حرام بوده است بعد سن رسول الله اضافه کرده است رسول الله. اختلاف مهم بین مسلمان ها در حقیقت در این قسمت است. مثلاً حتی یک قسمت هایی که در قرآن هم آمده است مثلاً در حیض در قرآن تعرض شده است به حیض. یسئلونک عن المحیض. لکن آن که در قرآن آمده است مسئله جنسی است. «قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَزِلُوا النَّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ»، اما اینکه حائض نماز نخواند این سنت رسول الله است. «إِذَا أَقْبَلَتِ الْحَيْضَةُ فَدَعِيَ الصَّلَاةَ». این سنن است.

سؤال: در خمس هم همین است

پاسخ: خمس که در قرآن آمده است غنیمت آمده است. ارباح مکاسب این نحو دیگر سنت است. مثلاً خمس را حالا که ایشان فرمودند نمی خواستیم وارد فقه شویم امروز وقت ما گذشت. خمس در غنیمت آمده است اما در سنت پیغمبر در رکاز است. قال فی الركاز الخمس. این را سنی ها هم دارند. متفق علیه است. رکاز همین که شما در فارسی مرکز می گوئید. چرا مرکز می گویند چون ثابت است. شما یک جایی نقطه می گذارید دورش خط می کشید. مثلاً پرگار. چون آن نقطه ثابت است به آن مرکز می گویند. رکاز مال ثابت است. فی الركاز الخمس، رکاز مال ثابت است. این مال ثابت را دو تفسیر کرده اند. مثلاً اهل مدینه حالا من نسبت قولی اش را می فرستم کم و زیاد، گفته

اند مراد از رکاز معادن است چون اینها ثابت هستند زیر زمین. باز کوفی ها می گفتند مراد گنج است. حالا در روایات ماهر دو است. هم گنج خمس دارد هم مرکز. هر دو آمده است.

سؤال: اصل آیه ناظر به چه بوده است؟

پاسخ: غنیمت. ظاهرش که غنیمت جنگی است.

این یک نحوه سنت است. یک نحوه سنت این اصطلاح است. این بر می گردد به سنت به معنای واقعی خودش. یعنی پیغمبر اکرم اضافه بر غنائم حالا فرض کنید آیه هم مربوط به غنائم دار الحرب باشد. اضافه بر غنائم دار الحرب در رکاز هم پیغمبر سن رسول الله. در رکاز هم جعل خمس کرد. و این عرض کردم به شما این دایره ای که می آمد در دستگاه خلافت هم همین بود. مثلاً پیغمبر عشر را برداشت بنا بر معروف. عشر مالیات متعارف قبل از اسلام بود. اصلاً مالیات قبل از اسلام در جاهلیت ده درصد بود. عشر بود. یک روایت دارد که، من مصادر اولی را می گویم مصادر خیلی قدیم. این کتاب اموال ابو عبید بسیار کتاب خوبی است اگر پیدا کنید. این در زمان تقریباً حضرت هادی و حضرت جواد نوشته است خیلی کتاب نافع است. آنجا نقل می کند که پیغمبر در نامه هایی که نوشته اند، این را من یک شرحی داده ام کیفیت نامه ها را توضیحاتی عرض کردم، به اهل یمن نوشته اند گفته است که و لا تعشروا. دیگر عشر از شما نمی گیریم. احتمالاً در سال هفتم بوده است. در سال هشتم زکات را قرار داد که عمده زکات دو و نیم درصد است. آن که در جاهلیت بود عشر بود ده درصد بود. آن که در اسلام آمد فی ما بعد به عنوان زکات عمدتاً دو و نیم درصد است. نسبت کمتر و بالاتر هم دارد. اما نسبت بالاتر مثلاً نقده و اینها و دو و نیم درصد است. در عده ای حالا من سابقاً هم یک توضیحی عرض کردم. بعد نگاه کنید عمر آمد در خصوص تجارت خارجی عشر را قرار داد. مثلاً اگر از حجاز می رفتند به عراق، آنجا به اصطلاح خودشان می گفتند، اصحاب الحبل، یک طنابی گذاشته بودند شخص که می خواسته از طناب رد بشود دانه دانه رد می شدند مثلاً همین مرزها را که باز می کنند از طناب که رد می شد هر مالی که داشت عشرش را از او می گرفتند. که بعدها کلمه عشار به معنای گمرکچی، مسؤول گمرک، خوب دقت کنید آن که عمر قرار داد عشر در مطلق اموال نبود در خصوص تجارت خارجی بود. که شما مالی را فرض کنید از عراق می بردید به جبل. جبل همین منطقه ما که الآن هستیم. منطقه جبال همین قم و اصفهان و اینها را جبال می گفتند. همدان و نهاوند و به قول خودشان قرنسی، کرمانشاه فعلی آن وقت اسمش قرنسی بود. این مناطق را جبال می گفتند. از این مناطق به ری. از آن مناطق به خراسان، فرض کنید از عراق به منطقه شمال عراق در اصطلاح جغرافیایی قدیم شمال عراق را که از تکریت شروع می شد جزیره می گفتند. جزیره که تمام می شد شامات بود. یک تقسیم

جغرافیایی قدیم بود. نمی خواهم وارد آن جای این بحث ها هم نیست. غرضم کیف ما کان ببینید ان نکته را همیشه دقت کنید یعنی در صدر اول این ذهنیت بود. مثلاً عرض کردم «أَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ»، این آیه نفقه است. نفقه زوجه در ایام عده. البته این سکنی است حق مسکن است. لکن این را حمل کرده اند بر کلیه نفقه. نفقه زن در ایام عده بر عهده شوهر است. خب ظاهر آیه قبلش و بعدش طلاق رجعی است. لکن عمر می گفت در عده طلاق مطلقاً ولو بائن باشد. می گفت مطلقه از کجا بیارد کجا زندگی کند؟ این عده که باید صبر کند یا سه قرء باید صبر کند از کجا زندگی کند؟ ببینید مورد آیه در خصوص طلاق رجعی بود لکن آمدند با قیاس یا استحسان حالا اسمش را هر چه بگذارید آمدند توسعه دادند. عمر می گفت درست است. حالا البته درست هم که میگفت لا مخالف قول ربنا. روایت معروفی هم بود که پیغمبر در طلاق بائن حق نفقه قرار نداد برای زن در ایام عده. به عمر هم گفتند به عایشه هم گفتند. عایشه می گفت نه نمی شود این اشتباه کرده است. قبول نمی کردند. یعنی بعضی از این بحث ها از قدیم بوده است. عمر از عمر نقل کرده اند که اهل سنت اعتراض کرده اند به عمر. «لا تترك قول ربنا و سنت النبی لقول امراه لا ندری اخطأت ام لا»، این عبارت را نقل کرده اند. اهل سنت هم گفته اند که چه حرف عجیبی عمر گفته است. عده طلاق بائن در قرآن نداریم. خود اهل سنت ملتفت نشدند. عمر در حقیقت از آیه ای که در طلاق رجعی است استفاده مطلق عده کرده است. بائن و رجعی. این قول ربنا مرادش این است. آیه ای که ما در باب نفقه در ایام عده داریم این است که اسکنوهن من حیث سکنتم. این اسکان اصطلاحاً حق مسکن است در ایام عده. لکن این مرادشان اعم از مسکن است. غذا و خوراک و اینها هم باید در ایام عده به اختیار زوج است. حالا من دیگر مراد بحث این بحث بحثی است که از زمان صحابه، روشن شد کیفیت مطلب؟ پس بحث سنن و فرائض یک بحث ریشه دار است. ما در روایات خودمان هم داریم اما غالباً متفرق است. ما مهمترین روایتی که در این جهت داریم این صحیح زراره از امام باقر لا تنقض السنه الفریضه. این یک قاعده کلی است که به درد ما نحن فیه هم میخورد، به درد باب تعارض هم می خورد، به درد باب تراحم هم می خورد، به درد باب ترتع هم می خورد. دیروز اشاره کردم اصحاب ما به این روایت در خصوص صلاه تمسک کرده اند. در بقیه ابواب فقه هم نکشیده اند. لکن من الآن عده ای از شواهد را گفتم انصافاً با جمع شواهد و من جمله همین روایت صحیح که حالا من نخواندم هم در محرمات ما داریم هم در واجبات داریم تعبیر فرائض و عرض کردم این نکته اصلاً ربطی به زمان باقر ندارد. قبل از امام باقر هست. اصولاً عرض کردم محدوده قیاس و رأی در حقیقت همین بود. جایی که فرضه الله و النبی لم یسنّ شیئاً او لم تبلغنا سنه عن رسول الله. البته آن که با اینکه رسیده بود اجتهاد در مقابل نص می کرد. یعنی عمر می گفت شاید این زنیکه چون این زنی که این حرف را زده است ولو بعدها بالأخره مخصوصاً یک برادری هم دارد که جزء آدم کش ها هست معلوم شد علیّیّ حال در این زمان قصه هفده ساله بوده است. عایشه هم که خب چون خودش هم نقل می کند که من خیال می کردم که پیغمبر من را

می گیرد عایشه هم که از آن طرف حساسیت داشته است غرض به اینکه قضایای دیگر هم در این قصه هست این طور نیست که روایت فقهی صرف باشد. با قطع نظر از آن قضایا اینها قبول نمی کردند که این مطلب را پیغمبر به فاطمه بنت قیس گفته باشد. به آن زن معروف گفته باشد. لکن اصل تفکر این است. اصل ریشه تفکر این است. آن وقت این ما می توانیم در هر عمل مرکب فرائض و سنن تصویر کنیم.

سؤال: این روایتی که ما داریم می فرماید که هر چیزی که از ما پرسید بگویید ما از قرآن به شما آدرس می دهیم؟ این نشان نمی دهد که

همه اینها یک جوری فرائض بوده است. این با بحث سنن و فرائض چطوری جمع می شود؟

پاسخ: نه آن چیز دیگری است یعنی مراد در آن مقداری که آنها می خواهند. ریز کارها را که نمی شود گفت.

بنابراین دقت کنید با لا تنقض السنه الفریضه این مطلب روشن میشود. یعنی در حقیقت این بحث که آیا اصاله الرکنیه در نقیصه قائل شویم یا خیر؟ جواب با خطاب واحد اصاله الرکنیه است. با خطاب واحد. اما با تعدد خطاب قابل توضیح است. یعنی به عبارت دیگر خطاب دوم می آید می گوید آقا مثلاً این اجزاء این شرایط اینها ارتباطیشان مطلق است این اجزاء و شرایط در حالات عادی است. در حالات عذر دیگر ارتباطیت ندارند. این می شود گفت چه مشکلی دارد؟ و این عملاً هم شده است. عملاً هم در شریعت اینطور شده است. لکن این به یک دایره اینطوری قرار داده شده است برای اینکه معیار پیدا کند. در شریعت مقدسه من عرض کردم ما اصلاً اصول را الآن متأسفانه نه اصول متعارف این مسئله سنت و فریضه را یک جایی در اصولی که از مباحث بسیار مهم اصول است اصلاً این. این را باید یک جایی در اصول به آن می دادیم. اصلاً می شود اصول را روی این مبنا تألیف کرد. وقتی می خواهیم وارد بحث اصول شویم که اصولاً در این شریعت مقدسه احکام دارای دو سنخ هستند. اصلاً دو سنخ حکم هستند. گاهی یک حکم کامل، در روایت دارد که خداوند که نماز قرار داد دو رکعت بود رسول الله دو رکعت اضافه کرد. اصلاً نماز کامل اضافه کرد. دو رکعت کامل و در مغرب یک رکعت قرار داد. خوب دقت کنید غیر از این یعنی اولاً دو نحو است ثانیاً این دو تا با هم یک رابطه مخصوصی دارند. فریضه یک جور است سنت یک جور است. در روایت دارد که در آن دو رکعت اولی وهم و سهو و اینها جا ندارد. اگر وهم کردیم سهو کردیم باطل است. وهم و سهو در آن دو رکعتی است که پیغمبر قرار داده است. در آن ما سنه النبی. یعنی اگر ما مجموعه روایت را ببینیم اصلاً یک اصول خاصی است. یک تفکر خاصی است. شبیه این است که ما امروز داریم. می گوئیم قانون اساسی و قانون مدنی. یک چیزی به عنوان قانون اساسی مطرح است کأنما آیات مبارکه به منزله قانون اساسی است. ما فرض الله آن عمود کلی آن عمود این خیمه است. نماز زکات. و ما سنه النبی هم هست. یکی از آثارش هم مثلاً ترتب است. در اصول. عرض کردم یک، آقایان در فقه آن را آورده اند در فقه هم خصوص صلاه آورده اند. ما به

ذهن ما در کل فقه جاری است. اختصاص به صلاه ندارد. ثانیاً به نظر ما در اصول هم می آید. مثلاً شما در اصول اگر بنا شد مثلاً ترتب قائل شوید. یک فرع معروفی است که اگر کسی در ماه رمضان نیت ماه رمضان نکند فرض کنید مقروض بوده است نیت قرض کند. در ماه رمضان نیات قضای ماه رمضان قبلی را کند. خب فتوای فقهای ما این است که باطل است. چون ماه رمضان را قصد نکرده است لم یقصد. این یکی که قصد کرده است لا یقع. چون باید وظیفه اش ماه رمضان بوده است. اما آقای خویی فرموده اند با ترتب درستش می کنیم. یعنی وظیفه اش بوده است که روزه ماه رمضان بگیرد. عصیان کرده است. حالا که عصیان کرد روزه قضا گرفت این روزه درست است امرش به جای خودش محفوظ است. دقت کنید اینجا نکته فنی اش چیست. در این ترتب، ترک فریضه کرده است که غیر فریضه را انجام دهد. یا حالا عده من ایام آخر فریضه است آن هم. فرض کنید مثلاً کفاره. مال کفاره را می خواهد انجام دهد. چون کفاره جزء سنن است پیغمبر جعل کرده اند. حالا آن عده من ایام آخر مثلاً می گوئیم که قضای ماه رمضان البته قضا نیست ان یک جور دیگر است باز وارد بحث فقهی آن نشویم طول می کشد. بهر حال اینها می خواهند این طور بگویند مجموعه روایات شواهدی که جمع می کنیم اصولاً اخلال به فریضه مصحح هیچ عملی نیست. فریضه خصلتش این است. شما اگر اخلال به روزه ماه رمضان کردید آن روزه به عنوان قضا یا نذر یا کفاره آن درست نمی شود آن واقع نمی شود. این خصلتی است که مال فریضه است و ربطی هم به ترتب ندارد. اصولاً ترتب در این جور جاها تصویر نمی شود. اصلاً ترتب در این جور جاها تصویر نمی شود. شما نمی توانید با اخلال به فریضه، سنت یا حتی فریضه دیگر را انجام دهید. با اخلال به فریضه نمی شود تصویر ترتب نمی شود. این خلاصه ای بود البته خب این بحث مشکلاتی دارد یک مشکل بزرگ بحث این است که این مثلاً این همان علمای ما در طول تاریخ انجام نداده اند در کل ابواب فقه انجام نداده اند و در خصوص صلاه انجام داده اند مضافاً به اینکه در عده ای از اعمال تصویرش مشکل است. روزه کجایش فریضه است کجایش سنت است. مثلاً اگر بگوئیم کتاب الله خب کلوا و اشربوا، اکل و شرب در قرآن آمده است. مع ذلک اگر انسان نسیانا در ماه رمضان اکل و شرب کرد روزه اش درست است. از ابو حنیفه و عده ای نقل شده است که مطلقاً باطل است. اگر اکل و شرب ولو نسیانا ولو اضطراراً انجام داد روزه او باطل است. غرض اینها دیگر اشکالات و شبهات و معیار در فریضه چیست معیار در سنت چیست چه مواردی داریم که نقض شده است با اینکه سنت بوده است از امام سؤال می کند امام می گوید باطل است و الی آخره. من دیگر وارد آن بحث نمی شوم فقط خواستم تصویر را بکنم. پس بحث اصاله الرکنیه را ما برگردیم طبق این تصویر در روایات ما مجموعه روایات در تصور ما اجمالاً فقهای ما گفته اند نمی خواهم بگوئیم که نگفته اند اما این تصویر را ما عرض داشتیم. خیلی راحت می شود این مسئله اصاله الرکنیه را در آورد. آن چه که به عنوان فریضه است مسلماً فریضه است اصاله الرکنیه در آن است اصل نمی خواهد آن رکن است اصلاً. آن هایی که به عنوان سنت هستند اصل اولی عدم رکنیت است مگر

در روایات بیاید. رابطه سنن اجزاء و شرایطی که سنن هستند با فريضه رابطه مطلق نیست ارتباطیت مطلقه نیست. به قول آقایان مطلق الارتباطیت است نه ارتباطیت مطلق است. در حالات عذر این ارتباطیت برداشته می شود به مقتضای لا تقتضی السنه الفريضه. پس بحث اصاله الرکنیه را ما میتوانیم از مجموعه روایات استظهار کنیم. نیازی به این اصاله الرکنیه که گفتیم هم نداریم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.